روزنامه اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی

همشهری

سه‌شنبه ۸ شهریور ۱۴۰۱ ■ سال سی‌ام ■ شماره ۸۵۷۹

تولید؛ دانش بنیان، اشتغال آفرین

■حضرت امیر المؤمنین علی(ع):
زبان تربیت نشده، درنده ای است که اگر رهایش کنی می گزد.

■ اذان ظهر: ۱۳:۰۵ ■ غروب آفتاب: ۱۹:۳۵
■ اذان مغرب: ۱۹:۵۳ ■ نیمه شب شرعی: ۰۰:۲۱
■ اذان صبح: ۰۵:۰۷ ■ طلوع آفتاب: ۰۶:۳۵

صفحه آخر

در خَم زلف تو آن خال سیه دانی چیست؟
نقطه دوده که در حلقه جیم افتادست
حافظ

■صاحب امتیاز: مؤسسه همشهری
■مدیرمسئول: عبدا... گنجی
■سردبیر: دانیال معمار

■ پذیرش آگهی:
■ تلفن: ۸۴۳۲۱۰۰۰

■ توزیع و اشتراک:
موسسه نشرگستر امروز نوین
■تلفن: ۶۱۹۳۳۰۰۰

■چاپ: همشهری
■تلفن: ۴۸۰۷۵۰۰۰

■دفتر مرکزی: تهران، خیابان ولیعصر (عج)، کوچه شهید سیدکمال قریشی، شماره ۱۴
■کدپستی ۴۵۹۵۶-۱۹۶۶۶ ■تهران، صندوق پستی ۱۹۳۹۵/۵۴۴۶
■تلفن: ۲۳۰۲۳۰۰۰، نمابر: ۲۲۰۴۶۰۶۷

■همشهری: www.hamshahrionline.ir
■سایت روزنامه: newspaper.hamshahrionline.ir

گرینویچ

مرگ تنهاترین مرد دنیا

ما خیلی شنیده‌ایم که انسان‌های بدوی هنوز در جنگل‌های آمازون در برزیل زندگی می کنند و تصاویر نادری هم از آنها دیده‌ایم. اطلاعات درباره آنها، محدود و اندک است و از طریق مقامات برزیلی به دنیای خارج مخابره می‌شوند. آنها حالا، به دنیا اعلام کرده‌اند که آخرین بازمانده یک قبیله بدوی درگذشته و این قبیله، مطلقا از روی زمین محو شده است. این مرد که ۲۶سال گذشته را به‌تنهایی در جنگل‌های انبوه مرز بولیوی زندگی می کرده، آخرین مرد از قبیله‌اش بوده است. در سال ۱۹۹۵ میلادی، ۶نفر از این قبیله کشته شدند. بیشتر مردم آن، در ابتدای دهه ۷۰ میلادی، توسط گاودارانی که چشم به زمین‌های این قبیله داشتند، کشته شده بودند. مقامات گفته‌اند آخرین نفر این قبیله، مرده در کنار کلبه جنگلی‌اش پیدا شده است. او به مرد حفره‌ای معروف بود چون حفره‌هایی در جنگل می کند تا شکار و وسایلش را در آنها پنهان کند. او پیشنهاد مقامات برای زندگی در مناطق امن را رد کرده بود.

توقف ترسناک مار کبرا

هند سرزمین عجایب و اتفاق‌های نادر خوانده می‌شود، اما انتشار یک تصویر، مردم این کشور را هم شوکه کرده است. یک محیط‌بان هندی، فیلمی را منتشر کرده که دیدن آن، دل و جرأت زیادی می‌خواهد. این مار کبرا، وقتی دید یک زن در حیاط خانه استراحت می کند، آرام روی او خزید و همانجا نیم خیز ایستاد. آنطور که در فیلم مشخص است، این مار حالت هجومی گرفته و منتظر این است که کسی نزدیک شود تا به او حمله کند. زن بیچاره هم وحشت‌زده و هراسان، فقط ناله می کند و کمک می‌خواهد. اما کسی جرأت نمی کند سمت او برود. مار خوش‌رنگ البته بعد از چند دقیقه که همینطور آنجا ایستاده بود، راهش را گرفت و بدون اینکه به این زن آسیب بزند به جنگل رفت.

پز دادن با خانه همسایه

پست کردن عکس‌های شیک در رستوران‌ها و جاهای لوکس، به یک سنت در میان کاربران اینستاگرام تبدیل شده؛ مردم طوری در رستوران‌ها عکس می گیرند که انگار آنجا مال خودشان است، اما پز دادن با خانه همسایه در اینستاگرام واقعا مورد عجیبی است. یک خانواده در انگلیس، از این شاکی است که هر چه به خانه و حیاط و باغش می‌رسد، به نام همسایه فرصت‌طلبش در اینستاگرام ثبت می‌شود. این رفتار چنان آنها را عذاب داده که صدایشان را بلند کرده و به رسانه‌ها گله کرده‌اند. خانم صاحبخانه که مدت زمان زیادی صرف کرده تا کلبه روستایی‌شان را به یک امارت زیبا تبدیل کند، گفته است که همسایگانشان تمام زحمت او را به نام خود زده و در اینستاگرام نوشته‌اند بعد از ۶ماه زحمت شبانه‌روزی، خانه قدیمی را به چیزی که حالا هست تبدیل کرده‌اند. واقعیت اما این است که خانه صاحب اکانت، عملا در میانه بازسازی است و بیشتر به یک ویرانه شباهت دارد. البته بعد از روشن شدن ماجرا، مردم در کامنت‌ها، به همسایه فرصت‌طلب حمله کرده و خواسته‌اند عکس خانه مردم را به نام خودش نزند.

پاییز تابستانی در راه است

نگاه

فاطمه عباسی
روزنامه‌نگار

تابستان امسال غافلگیرمان کرد. داشتیم در گرمای جهنمی اواسط مرداد پخته می‌شدیم که باران‌های سیل آسا زد همه تصوراتمان از این فصل را به هم ریخت. چند روزی هوا خنک شد، باران بارید، آب همه جا را گرفت و ما که در تهران روزگار می گذرانیم و گرفتار سیل‌های ناگهانی نشده بودیم، کمی خوش خوشانمان شد و این بارش‌ها را به فال نیک گرفتیم. اما خب، همان چند روز بود که باران حالمان را جا آورد و بعدش دوباره آسمان از ابر خالی شد و تصویر تابستان، با آفتاب تیز و برنده‌اش برگشت سرجای خودش.

حالا خیلی از ما داریم خودمان را آماده می کنیم که پاییز مثل سابق همانطور که برگ‌ها را زرد و نارنجی می کند و گرما را دور می‌زند، ابرها را دوباره به آسمان بیاورد و بوی باران بپیچد توی کوچه‌ها. اما یک خبر این تصویر قدیمی را هم به هم‌ریخته: «پاییز گرم و کم‌بارشی در راه است.»

رئیس مرکز ملی اقلیم و مدیریت بحران خشکسالی آب پاکی را ریخته روی دستمان که چون سامانه مونسون در تابستان فعالیت داشته، حالا سیستم‌های بارشی در پاییز دیرتر وارد کشور می‌شوند و پاییزی کم بارش و با دمایی بیش از حد نرمال خواهیم داشت. بعد توضیح کامل‌تری هم داده موعید همین حرف‌ها: «علاوه بر کم بودن میزان بارش‌ها، زمان آغاز آنها نیز دیرتر خواهد بود، چراکه فعالیت‌های سامانه مونسون زیاد است و فعالیت این سامانه، ورود سیستم‌های بارشی به کشور را با تأخیر مواجه می کند و به همین دلیل نیز بارندگی‌ها دیرتر شروع می‌شوند و شاید بارش‌های پاییزی نسبت به سال گذشته که کمتر از نرمال بود هم کمتر شود.»

بله، شاه فصل‌ها هم انگار قرار نیست به سیاق گذشته، درمانی برای این گرما و بی‌آبی داشته باشد و رگبار باران‌های گاه و بیگاه، حواله به آینده است. برای ما، از پاییز امسال غروب‌های دلگیرش می‌ماند و خیابان‌های خیس نشده از باران.

اول آخر

آویخته به کلمات ■ عکس/همشهری: محمدعباس‌نژاد

تقویم/رویداد

راه رجا

ساعت ۳بعدازظهر روز ۸شهریور۱۳۶۰، جلسه شورای امنیت کشور برگزار می‌شود؛ حاضران: محمدعلی رجایی رئیس‌جمهور، محمد جواد باهنر نخست‌وزیر و مسعود کشمیری جانشین دبیر شورای امنیت دور میز جلسه نشسته‌اند. تیمسار وحید دستجردی کنار باهنر و بعد از او اخیانی به جای فرماندهی ژاندارمری کل نشسته، در کنار او به ترتیب تیمسار کتیبه، سرورالدینی معاون وزیر کشور، خسرو تهرانی از اطلاعات نخست‌وزیری، کلاهدوز قائم‌مقام سپاه یک طرف میز نشسته‌اند. طرف دیگر میز تیمسار شرف خواه معاون نیروی زمینی، سرهنگ وحیدی معاون هماهنگی ستاد مشترک، سرهنگ وصالی فرمانده عملیات نیروی زمینی و سرهنگ صفاپور فرمانده عملیات ستاد مشترک قرار دارند. ضبط صوت بزرگ کشمیری که مخصوص ضبط جلسات است، درست نزدیک رجایی و باهنر قرار می گیرد. «کشمیری» قرار نبود در آن جلسه شرکت کند و درصورت شرکت احتمالی هم، باید در انتهای ضلع طولی چپ میز یعنی تقریباً آخرین فاصله از رئیس جمهور و نخست‌وزیر می‌نشست. ولی در کنار رئیس جمهور که جای نشستن مسئول اطلاعات و تحقیقات نخست‌وزیری یعنی «خسرو تهرانی» است، جا می گیرد. بعد بدون کیف، از جای خود بلند می‌شود. برای باهنر و رجایی چای می‌ریزد. از پشت باهنر و دستجردی به طرف جای اصلی استقرار خود در انتهای میز که «خسرو تهرانی» آنجا نشسته بود، می‌رود. با او مکالمه کوتاهی می کند. به جای اینکه برود و سرجای جدید خود در کنار مرحوم رجایی بنشیند، از در خارج می‌شود... چند دقیقه بعد صدایی آرامش پاستوررا به هم می‌ریزد. اول صدا و بعد دود و آتش؛ اتاق ۱۰۵ نخست‌وزیری منفجر می‌شود. رجایی و باهنر و تعدادی از مقامات کشوری به شهادت می‌رسند. کشمیری از کشور فرار می کند و منافقین اعلام می کنند که انفجار کار آنها بوده.

■■■

شهید رجایی هنگام شهادت ۴۸سال سن داشت. پس از پیروزی انقلاب ابتدا سمت وزارت آموزش و پرورش را برعهده داشت و بعد در سال ۱۳۵۹ به نمایندگی ازمردم تهران وارد مجلس شورای اسلامی شد. در ۲۰مرداد۱۳۵۹ به نخست‌وزیری و پس از عزل بنی‌صدر از مقام ریاست‌جمهوری، در انتخابات دوم مرداد۱۳۶۰ با کسب بیش از ۱۳میلیون رأی مردم به‌عنوان دومین رئیس‌جمهوری اسلامی ایران انتخاب شد. باهنر نیز هنگام شهادت ۴۸ساله بود. او پس از پیروزی انقلاب مسئولیت‌هایی ازجمله عضویت در شورای انقلاب، نمایندگی مردم کرمان در مجلس خبرگان، نمایندگی مردم تهران در مجلس شورای اسلامی، وزارت آموزش و پرورش (در کابینه شهید رجایی) و دبیرکلی حزب جمهوری اسلامی (پس از شهادت دکتر بهشتی) را برعهده داشت. او پس از انتخاب رجایی به ریاست‌جمهوری، از سوی وی به نخست‌وزیری جمهوری اسلامی ایران برگزیده شد.

زندگی پدیا

بندر ماه، نقاشی می‌شود

مهتاب خسروشاهی

تا به حال به این فکر کرده‌اید که قوطی رنگ و قلمویی بردارید و دیوارهای خالی محله خود را رنگ‌آمیزی کنید؟ معاون فرماندار استان «نامیب» از قدرت و خلاقیت مردم کمک گرفته تا چهره بندرماه در کشور آنگولا را تغییر دهد.

«اما سومالی داسیلوا»، معاون فرماندار استان «نامیب» با بسیج کردن ساکنان شهر ساحلی و بندر «موچامدس»، پروژه نوسازی شهر را راه‌اندازی کرده است. این کار با هدف تغییر چهره شهر و بهبود روحیه مردم طراحی شده است. در این طرح آثار قدیمی مانند سینما و سالن‌های بزرگ اما خالی، به مراکز فرهنگی تبدیل شده و دوباره زنده می‌شوند. این طرح با همراهی نقاشان و هنرمندان خیابانی آغاز شده و مردم شهر نیز به این پروژه کمک می کنند. فرماندار این استان هدف از اجرای این طرح را علاوه بر زیباسازی و ایجاد نشاط در شهر، اشتغال‌زایی برای هنرمندان، فعالیت مجدد مراکز فرهنگی و جلب‌نظر گردشگران برای بازدید از این بندر عنوان کرده است.

درحال حاضر شهر بندر موچامدس در استان نامیب را می‌توان نمونه‌ای از ایجاد فرصت شغلی برای هنرمندان و افراد خلاق دانست. این مشارکت فعالیت های اقتصادی-فرهنگی بین بخش خصوصی و دولتی است. پایه اصلی این فعالیت برپایه هنر، معماری و سینماست. بندر موچامدس یکی از بندرهای مهم ماهیگیری در جنوب غربی کشور آنگولاست.

«داسیلوا» درباره این طرح می گوید: «هدف اولیه و مرحله نخست این طرح، استراتژی در راستای ایجاد روحیه جمعی و فراگیر بود. اما پس از آن به برنامه‌ای برای بازسازی و زنده کردن آثار کهن و بازگشایی مراکزی که به هر دلیل- مانند جنگ- امکان افتتاح آنها وجود نداشت، تبدیل شد» او اضافه می کند: «باید پیش برویم و آنچه را که در ذهن سازندگان طرح‌ها، بناها و ساختمان‌ها وجود داشت، زنده کنیم تا بتوانیم این استان را در سطح ملی به‌عنوان مرکزی هنری- فرهنگی معرفی کنیم.» در همین راستا، داسیلوا، ارتشی از نقاشان و هنرمندان را بسیج کرده تا نمای ساختمان‌ها، خانه‌ها و تمام مراکز قدیمی، در سراسر شهر بازسازی شوند. مردم نیز با این طرح همراه شده و از تغییر چهره شهر بسیار خشنودند.

آنچه این طرح را به امری مهم برای ساکنان استان نامیب تبدیل می کند، مسئله «اشتغال‌زایی» آن است.

در این طرح از هنرمندان تا تولیدکنندگان رنگ و قلمو و... درگیر فعالیت شغلی می‌شوند. پائولو دانیل، یکی از هنرمندان همراه این پروژه معتقد است: «اجرای این طرح می‌تواند به کاهش آمار بیکاری کمک کند. هنر شغل است. ما می‌توانیم با این طرح هنرمندانی را که به حاشیه رانده شده و بیکار هستند، دوباره به‌کار مشغول کنیم. اینگونه علاوه بر زیبایی شهر، بسیاری از شهروندان نیز دوباره درآمد و شغلی خواهند داشت.»

اما سومالی داسیلوا نیز می گوید: «شهر را سرزنده و رنگارنگ خواهیم کرد. آن را نوسازی کرده و پناهگاه‌های خورشید و دریا زیباتر خواهند شد.»

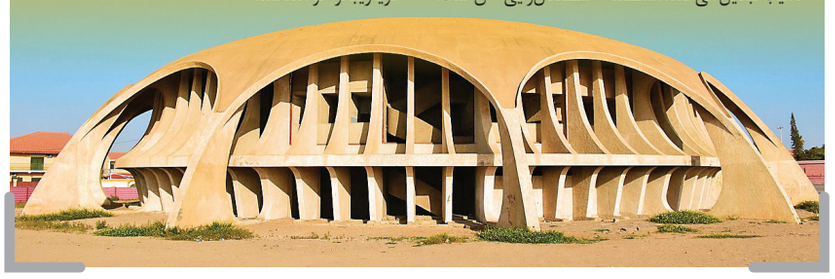

جهان‌نما

شهروند سلبریتی

جواد نصرتی

کیانو ریوز، فوق ستاره سینما، یکی از محبوب‌ترین بازیگرانی است که دنیا به‌خود دیده است و دلیل آن، نه هنرنمایی معرکه او در فیلم‌ها، که شخصیت سخاوتمند و بسیار فروتن این بازیگر کانادایی است. او هر چند وقت یک بار، با یک کار فروتنانه، به مردم دنیا یادآوری می کند که چقدر خاکی و یکی مثل همه ماست. و البته با این کارهایش محبوب‌تر هم می‌شود. ریوز مثل مردم از حمل‌ونقل عمومی استفاده می کند، لباس‌های معمولی می‌پوشد، یک موتور معمولی دارد و بارها پیش آمده در خیابان به کمک مردم عادی رفته است. اخیرا یک عکس از او منتشر شده که نشان می‌دهد ریوز چقدر ساده و بی‌تکلف در عروسی یک زوج شرکت کرده است. عروس خانم، وقتی ریوز را در لابی هتل محل مراسم عروسی‌اش دیده، از او درخواست کرده که در مراسم شرکت کند و ریوز هم خیلی زود رفته و روی تی‌شرتش یک کت پوشیده و در مراسم حاضر شده است. عکس حضور او در این مراسم، به‌شدت مورد توجه قرار گرفته است. ریوز با وجود اینکه یکی از پولسازترین بازیگران دنیاست، زندگی ساده و بی‌آلایشی دارد و یک‌بار در یک نقل قول معروف، گفته است که پول آخرین چیزی است که به آن فکر می کند.

باشگاه نویسندگان

سه‌شنبه

شکلات تلخ

سیدمحمدرضا واحدی
کارشناس فرهنگی

لابد در میان دوستان و آشنایان شما هم کسانی هستند که در صحبت با دیگران خیلی صریح و بی‌پرده حرف می‌زنند. من خودم هم چنین هستم و بعضی‌ها به من ایراد می گیرند که در مشاوره‌های رسمی یا در گفت‌وگوهای دوستانه، رک حرف می‌زنی و ممکن است مخاطبت از نوع گفتارت برنجد. البته من این را قبول دارم که گاهی چنین حرف زدن می‌تواند موجب دلخوری و کدورت اطرافیان شود، اما چه بسا که عامدانه و عالمانه چنین صحبت کرده‌ام و خواسته‌ام طرف مقابل کمی دردش بیاید و به عمق ایرادی که باید متوجهش باشد پی ببرد و از طرفی اگر با صداقت و آینه‌وار با کسی صحبت کنیم علی‌القاعده نباید برنجد. معتقدم یک دوست یا یک مشاور باید مانند آینه واقعیت‌ها را نشان دهد و معایب و نواقص تو را به وضوح برای خودت نمایان کند تا بتوانی برای رفع آنها اقدام کنی.

البته شرط این صراحت در گفتار این است که اولاً صادقانه و خیرخواهانه باشد و دوماً از دایره ادب و احترام و نزاکت خارج نشود. آخر خیلی‌ها با جسارت و بی‌احترامی با دیگران صحبت می کنند و آن را پای رک بودن و بی‌رودربایستی بودن می گذارند. این را نه دین و نه اخلاق اجتماعی و نه طبع بشری هیچ‌کدام قبول ندارند. حدیثی معروف از امام صادق علیه‌السلام است که فرمودند: بهترین دوستان من کسانی هستند که عیب‌های مرا به من هدیه بدهند. این عبارت خیلی عجیب است و چون گوشزد کردن عیب را مانند هدیه‌ای می‌داند که دوست به دوستش می‌دهد، علی‌القاعده باید او را خوشحال کند نه آنکه دلخورش سازد. این همان نقشی است که آینه در مواجهه با ما دارد و همین کار را می کند و عیب‌مان را به ما هدیه می‌دهد. به‌خاطر همین است که دوستش داریم و هر روز به بهترین شکل تمیزش می کنیم و با نوازش، غبار از رویش می گیریم تا معایب‌مان را بهتر و واضح‌تر نشان دهد و ما بتوانیم آن را برطرف کنیم. یعنی خود را اصلاح می کنیم نه اینکه از آینه دلخور شویم و آن را بشکنیم. آینه گر عیب تو بنمود راست/ خود شکن آینه شکستن خطاست.

بنابراین اگر حرفی صادقانه زده شد که کمی هم تلخ بود عیبی ندارد که گاهی کمی تلخی برای تداوم دوستی‌ها و به خطر نیفتادن دوستان لازم است. دوستان و مشاور آدمی باید مانند شکلات تلخ باشند. شکلات تلخ یا شکلات سیاه گاهی به‌خاطر مزه تلخش انسان را آزرده کام می کند یا حداقل اینکه لذت شکلات شیرین را ندارد، اما لابد می‌دانید که بیش از ۲۰ خاصیت دارد. ازجمله فواید و خواص فراوان آن می‌توان به بهبود سلامت قلب، کاهش فشار خون، درمان کم‌خونی، جوان‌سازی سلول‌ها، کاهش افسردگی و مراقبت از پوست و زیبایی اشاره کرد.

پس دوست صادق و مهربان ممکن است هرازگاهی در لحظه کام انسان را شیرین نکند و حس خیلی خوشایندی به وی نبخشد اما تأثیر و خاصیتش متفاوت و مفید است؛ درست مثل شکلات تلخ. چنین دوستی بدون تردید بسیار ترجیح دارد بر دوست مثل شکلات شیرین که آدمی را گول می‌زند، وسوسه می کند و به بیراهه‌ها می کشاند. خیلی از این شکلات شیرین‌ها با تملق و چرب‌زبانی و به‌به گفتن الکی و چه‌چه کردن چاپلوسانه معایب انسان را می‌پوشانند و مسیر آدمی را عوض می کنند و انسان وقتی می‌فهمد که کار از کار گذشته و متحمل خسارت‌های فراوانی شده و گاه راه بازگشتش بسیار سخت است. زیرا انسان شکلات شیرین را می‌خورد و در لحظه از آن لذت می‌برد، اما یک روز که بیماری قند یا سایر بیماری‌ها به سراغش آمد، از خوردن آن پشیمان می‌شود. قرآن می گوید روز قیامت انسان گناهکار که تحت‌تأثیر دوست از راه حق بازمانده و به راه نادرست کشیده شده، می گوید ای کاش فلانی را به دوستی برنمی گزیدم، چرا که من را گمراه کرد و از راه راست منحرف ساخت.

یادش بخیر، شهید بهشتی با آن جمله ماندگارش که من تلخی برخورد صادقانه را بر شیرینی برخورد منافقانه ترجیح می‌دهم.

بنابراین بیاییم اولاً برای همدیگر شکلات تلخ باشیم نه شکلات شیرین و در ثانی شکلات تلخ‌های زندگی‌مان را از خود نرانیم و کنارشان نگذاریم. شاید در لحظه دل‌آزارده شویم یا کام‌مان تلخ شود یا طعم گس صحبت‌های آنها جان‌مان را بلرزاند اما هرچه می‌گذرد بیشتر به خاصیت این رفاقت پی خواهیم برد و خدا را شکر می کنیم.

فراخوان

حضور

پژمان سهرابی

داستان وارده

روز سوم: «شما که هستید یعنی ایران هنوز زنده است.»

روز پنجاه و هشتم: «همه خوبند. خیالت از بابت ما راحت باشد.»

روز یکصد و هفتادم: «پسرم به رزمنده‌ها بگو مادرت برای همه‌تان دعا می کند.»

روز پانصد و پنجاهم: «امسال پای سفره هفت‌سین جایت خالی بود.»

روز نهصدم: «دستکش و جوراب برای هم‌سنگرانت گذاشته‌ام.»

روز دوهزار و یازدهم: «مژده بده؛ دایی شدی! من هم مادربزرگ شدم.»

روز چهارهزار و یکصد و یکم: «اسم همبازی‌های کودکی‌ات را بر خیابان‌ها گذاشته‌اند. هر جا که می‌روم صورت‌هاشان جلو رویم می‌آید.»

روز شش‌هزار و نود و پنجم: «پدرت بیمار شده. همه‌اش میان مطب دکترها و راهرو مریض‌خانه‌ها سرگردان هستیم.»

روز هفت‌هزار و دویستم: «پا درد نمی گذارد زیاد بیرون بروم ولی بچه‌ها گاهی می آیند و از تنهایی درم می‌آورند. راست می گویند که نوه شیرین‌ترین موجود دنیاست.»

روز ده‌هزار و دویست و نود و پنجم: «این عکست را بیشتر از بقیه دوست دارم. خوب یادم هست چه روزی آن را انداختی. با آن پیراهن آبی آسمانی چقدر شبیه پدرم شده بودی.»

زن مثل هر روز دستی بر قاب عکس کشید و بعد آن را در جای همیشگی‌اش گذاشت. زیر عکس با خطی خوش نوشته بودند: «تاریخ شهادت ۶۰/۹/۱۷.»